جلسه 503

شنبه 03/07/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در ادله وجوب فحص از مخصص منفصل بود. وجه اول که مرحوم آقای خوئی فرمود این بود که مولائی که روشش و دَیدینش اعتماد بر مخصص منفصل باشد ما فحص را از مخصص منفصل در مورد او واجب می دانیم به مقتضای حکم عقل. و ادله وجوب تفقه وتعلم احکام. چون وظیفه مولا فقط این است که خطاب تکلیف را در معرض وصول به مکلفین قرار بدهد، نه اینکه ایصال بکند به تک تک مکلفین. وقتی که مولا به وظیفه اش عمل کرد و خطابات تکلیف را در معرض وصول قرار داد، وظیفه مکلف این است که برود و در مظان وصول این خطابات فحص کند. ولذا نمی تواند قبل الفحص برائت جاری کند یا تمسک به عام بکند.

که ما این را جواب دادیم که درست است که وظیفه مولا نصب خطاب تکلیف است در معرض وصول نه ایصال الی کل مکلف خارجا، ولکن این باعث می شود که مکلف نتواند قبل الفحص برائت جاری کند. چون می شود یک قرینه لبیه متصله و جلو برائت قبل الفحص را می گیرد. عقل هم که حکم می کرد به قبح عقاب بلابیان، موضوعش عدم البیان فی معرض الوصول بود، نه در جائی که بیان فی معرض الوصول هست مکلف نمی رود فحص کند. اما این ربطی به بحث تمسک به عام قبل الفحص عن المخصص المنفصل ندارد. عقل نمی گوید شما فحص کنید از مخصص منفصل، چون وظیفه مولا این نیست که خطاب تکلیف را ایصال کند الی کل مکلف. حرفی نیست، ولکن چرا خلاف آن را به مکلفین گفت با خطاب عام. اگر خطاب عام نمی گفت، فقط این خطاب خاص را در معرض وصول می گذاشت، وظیفه مکلف فحص بود. اما وقتی که با خطاب عام بیان کرد که مثلا اکرام عالم حلال است، خب چرا به طور عام فرمود اکرام هر عالمی حلال است که شامل عالم فاسق هم بشود و بعد با یک مخصص منفصل بگوید العالم الفاسق یحرم اکرامه؟. عقل هیچوقت نمی گوید که شما نباید به عام اعتماد بکنید قبل الفحص عن المخصص المنفصل. حجیت عام قبل الفحص عن المخصص المنفصل اگر ثابت نشود فی حد ذاته که هیچ، مشکل قصور مقتضی خواهد بود کما یأتی فی الوجه الثالث. اما اگر حجیت عام قبل الفحص از مخصص منفصل فی حد ذاته ثابت باشد، شما نمی توانید با این بیانتان ایجاد مانع بکنید بر سر راه حجیت عام. کما اینکه در موالی عرفیه که روش مولا اعتماد بر مخصص منفصل نیست خود شما هم فحص را لازم نمی دانید، می گوئید عام حجت است و تعلم عام هم مصداق تعلم الحجة است. پس نمی شود با حکم عقل به لزوم تعلم احکام و یا خطابات شرعیه ای که واجب کرد تعلم احکام را، بگوئیم عام قبل الفحص عن المخصص المنفصل حجت نیست.

پس این وجه اول درست نیست.

وجه دوم: گفته شد که علم اجمالی داریم که مخصصاتی در کتب معتبره نسبت به عمومات کتاب وسنت وارد شده است و این علم اجمالی منجز است، ولذا تا فحص نکنیم از مخصص منفصل و یأس پیدا نکنیم از ظفر به آن، مقتضای منجزیت علم اجمالی این است که حجیت این عمومات ساقط شده است بخاطر علم اجمالی به مخصص.

اشکالی که به این استدلال به علم اجمالی به ورود مخصصات در کتب معتبره وارد شد این بود که این علم اجمالی منحل می شود با پیدا کردن مقدار معتدبهی از مخصصات. انسان مدتی که ممارست بکند در فقه، و مخصوصا این کتب دم دست را نگاه بکند، مقداری مخصصات را پیدا بکند، دیگر علم اجمالی ندارد که یک مخصص دیگری هم هست.

پس اگر علم اجمالی منشأ وجوب فحص از مخصص منفصل بود، بعد از ظفر به مقدار معتدبه از مخصصات، دیگر نباید علماء بگویند باز باید فحص بکنید از مخصص منفصل. ولکن علماء فحص را واجب می دانند از مخصص منفصل در معرض وصول، ولو علم اجمالی زائل بشود.

محقق عراقی ره فرمود: علم اجمالی به مخصصات در کتب معتبره هیچ وقت زائل نمی شود حتی اگر علم تفصیلی پیدا کنید به مقدار معتدبهی از مخصصات. ایشان فرموده: ملا یک مثالی بزنیم از باب نجاست، شما علم دارید اجمالا به نجاست یکی از این دو اناء، بعد علم تفصیلی پیدا کردید که اناء اول از این دو اناء نجس است. این سه صورت دارد:

صورت اول: یکوقت آن علم اجمالی شما عنوان دارد. علم به نجاست اناء زید پیدا کردید که مردد بین الانائین است. بعد علم تفصیلی پیدا کردید که هذا اناء زید. بله اینجا انحلال حقیقی پیدا می کند علم اجمالی. چون علم تفصیلی تعیین کرد معلوم بالاجمال را، گفت هذا اناء زید.

صورت دوم: اما اگر نه، علم تفصیلی بگوید هذا نجس، وشما هم علم اجمالی داشتید به اینکه اناء زید نجس است. اما نمی دانید هذا نجس این اناء زید است یا نه. این هم مسلم علم اجمالی در آن منحل نمی شود، چون هنوز هم می توانید بگوئید می دانم اناء زیدی که مردد بین این دو اناء هست نجس است. بله می دانم این اناء اول هم نجس است اما اناء زید است یا نه نمی دانم. این هم مسلم علم اجمالی منحل نمی شود.

بله اگر این علم تفصیلی به اینکه این اناء اول نجس است مقارن بود با حدوث علم اجمالی به نجاست اناء زید المردد بین الانائین، این علم تفصیلی مقارن باعث انحلال حکمی علم اجمالی می شد. انحلال حقیقی پیدا نمی کرد. در حکم انحلال بود. یعنی منجز نبود. چرا؟ برای اینکه یشترط فی منجزیة العلم الاجمالی اینکه این علم اجمالی مقرون نباشد به علم تفصیلی منجز در بعض اطراف. یعنی اگر یک طرف از اولی که علم اجمالی حاصل شد منجز تفصیلی داشت. علم اجمالی از اول حدوثش مقترن بود به این منجز تفصیلی در این طرف، حالا این منجز تفصیلی گاهی علم تفصیلی است و گاهی قاعده اشتغال است. مثل اینکه شما می دانید یا نماز واجب امروز را نخواندید، یا یک نماز دیگری بر شما واجب شده است. خب نماز امروز شک دارید خواندید یا نه قاعده اشتغال دارد. علم اجمالی که یا من باید نماز واجب امروز را بخوانم چون شاید نخوانده ام، ویا یک تکلیف آخری بر من حادث شده است، خب این علم اجمالی منجز نیست. چون وجوب اتیان به آن فریضه در وقت مجرای قاعده اشتغال است. برائت از تکلیف آخر جاری می شود. خب اینجا در مانحن فیه هم که علم دارید که این اناء الف نجس است این منجز تفصیلی است. جلو منجزیت علم اجمالی را می گیرد، اما به شرط اینکه این علم تفصیلی از ابتداء حدوث علم اجمالی موجود باشد.
و الا اگر علم تفصیلی متأخر باشد، شما ساعت هشت صبح علم پیدا کردید که اناء زید المردد بین الانائین نجس. ساعت نه صبح علم تفصیلی پیدا کردید که این اناء الف از ساعت هشت نجس بوده است. محقق عراقی فرموده است: درست است زمان معلوم بالتفصیل ساعت هشت است، اما زمان علم تفصیلی مهم است که ساعت نه هست. اینجا این علم تفصیلی مانع از منجزیت علم اجمالی نمی شود. چرا؟ برای اینکه این اناء که ساعت نه علم تفصیلی به نجس بودن او پیدا شد ولی از ساعت هشت تا نه نجاستش با چه چیزی منجز می خواست بشود؟ با علم اجمالی. آنوقت که علم تفصیلی نبود. علم اجمالی در این اناء از ساعت هشت تا نه صلاحیت منجزیت داشت. در آن اناء دوم از ساعت هشت به بعد تا الان صلاحیت منجزیت دارد، ولذا علم اجمالی ما در هر طرف که حساب کنید صلاحیت منجزیت دارد. ولذا علم تفصیلی ساعت نه به اینکه این اناء اول نجس است باعث نمی شود که ما دیگر از اناء دوم اجتناب نکنیم.

بله اگر این علم تفصیلی بگوید هذا اناء زید، انحلال حقیقی پیدا می شود.

صورت سوم: این است که علم اجمالی ما هم عنوان ندارد، علم تفصیلی هم عنوان ندارد. در فرض اول هر دو علم عنوان داشتند. علم اجمالی بأن اناء زید نجس، علم تفصیلی می گوید هذا بعینه اناء زید. آنجا محقق عراقی فرمود انحلال حقیقی است. فرض دوم این بود که علم اجمالی عنوان دارد، اناء زید نجس. اما علم تفصیلی عنوان ندارد، هذا الاناء نجس ولا ادری أنه اناء زید أم لا. فرض سوم این است که هیچکدام از علم اجمالی و تفصیلی عنوان ندارند. علم داریم که احد الانائین نجس است. علم تفصیلی هم پیدا می کنیم که این اناء معین یعنی این اناء اول از این دو اناء که معین است نجس است. مشهور می گویند انحلال علم اجمالی در اینجا حقیقی است. چرا؟ برای اینکه عنوان ندارد معلوم بالاجمال. ما می دانستیم که یکی از این دو اناء نجس است، عنوان نداشت که اناء زید نجس است. علم تفصیلی پیدا کردیم که این اناء اول نجس است. مشهور می گویند انحلال حقیقی است. چرا؟ برای اینکه قوام علم اجمالی به قضیه منفصله مانعة الخلو است، إما هذا نجس أو ذاک. دیگر این علم اجمالی از بین رفت. هذا نجس جزما، وذاک مشکوک النجاسة.

محقق عراقی فرموده ابدا، اینها توهم است. علم اجمالی انحلال با این علم تفصیلی پیدا نمی کند. چرا؟ ایشان فرموده است که: شما هنوز هم می توانید بگوئید احدهما نجس. این علم اجمالی است. چه کسی می گوید قوام علم اجمالی به این است که بگوئی إما هذا نجس أو ذاک. علم اجمالی یعنی علم به نجس بودن احدهما. خب این علم هست. وشاهدش این است که اگر آن علم تفصیلی از بین برود، چون بخاطر إخبار یک شخصی علم تفصیلی پیدا کردی که این اناء الف نجس است وآن شخص آمد گفت اشتباه کردم، علم تفصیلی از بین رفت، می بینید هنوز علم اجمالی دارد که احدهما نجس. چون سبب علم اجمالی شما این بود که دیدید که یکی از این دو نجس شد. یا برهان قائم شد حساب احتمالات مطرح شد که علم پیدا کردید که مثلا این دو لیوان در خانه این کافر، این کافر حداقل با یکی از این دو لیوان آب خورده است، پس علم دارید که یکی از این دو لیوان نجس است. یک مدتی فکر کردید که لیوان الف هم فکر کردید یقینا نجس است به علم تفصیلی وکافر از او آب خورده، حالا فهمیدید که اشتباه کردید. می بینید آن علم اجمالی که کافر نمی شود چند روز در این هوای گرم در این خانه بماند از هیچکدام از این دو لیوان آب نخورد، به این حساب احتمالات گفتید پس یکی از این دو لیوان یقینا نجس است، خب این علم اجمالی هنوز هم هست. آن علم تفصیلی زائل شد ولی باز می بینید علم اجمالی به قوت خودش باقی است. پس معلوم می شود علم اجمالی محفوظ است. علم اجمالی سببش همان حساب احتمالات است، تا سبب علم اجمالی هست علم اجمالی هم هست. یعنی علم به نجس بودن احدهما شما دارید. علم اجمالی معنایش این نیست که مقرون باشد به دو تا شک تفصیلی. این اشتباه است. محقق عراقی فرموده چه کسی گفته است که علم اجمالی قوامش به دو تا شک تفصیلی است که إما هذا نجس أو ذاک نجس، بعد بگوئید شک تفصیلی دارم که هل هذا نجس، شک تفصیلی هم دارم که هل ذاک نجس. قوام علم اجمالی به دو تا شک تفصیلی نیست. علم اجمالی یعنی علم به احدهما. علم دارید احدهما نجس است. خب علم دارید دیگر. ولو مقرون باشد به علم تفصیلی بأنّ هذا نجس.

بله محقق عراقی فرموده است: اگر این علم تفصیلی که این اناء الف نجس است مقارن باشد با علم اجمالی بأن احدهما نجس، انحلال حکمی را ما قائلیم، مثل فرض دوم. اما اگر نه، علم تفصیلی بأن هذا الاناء نجس یک ساعت دیرتر حاصل شد، آن علم اجمالی هم حقیقة هست و هم انحلال حکمی ندارد. چون در آن ساعت اول این علم اجمالی بود که منجز بود نسبت به هر دو طرف. فرق می کند با جائی که علم تفصیلی از ابتداء علم اجمالی موجود باشد. آن علم اجمالی صلاحیت تنجیز در این طرف معلوم بالتفصیل را چون ندارد پس این علم اجمالی منجز نیست.

بعد محقق عراقی گفته می آییم سراغ بحث خودمان: شما علم اجمالی داشتید به مخصصاتی در کتب معتبره. کی علم تفصیلی پیدا کردید به مخصصاتی در این کتب معتبره به اندازه مثلا پانصد تا؟ همزمان با علم اجمالی؟ ابدا. این علم اجمالی از ابتداء تحصیل در حوزه که به شما گفتند ما من عام الا و قد خص این علم اجمالی پیدا شد که بعض عمومات مخصص دارند در کتب معتبره ما. اما علم تفصیلی به مخصصات منفصله بعد از سالها زحمت آنزمانی که می خواهید اعمال اجتهاد بکنید حاصل می شود. و لذا این علم اجمالی منجز است.

این فرمایش محقق عراقی.

سؤال وجواب: در فرض اول می دانستید اناء زید المردد بین الانائین نجس است. وما دو تا اناء زید نداریم. اناء زید یکی است. احتمال می دهید هر دو اناء نجس باشد ولی هر دو اناء زید نیستند. بعد علم تفصیلی گفت هذا الاناء بعینه اناء زید، معلوم است که علم اجمالی منحل می شود. در فرض اول علم داشتید که اناء زید المردد بین الانائین نجس، بعد علم تفصیلی پیدا کردید که هذا الاناء اناء زید. خب علم اجمالی منحل می شود حقیقة. چون آن اناء دیگری یقینا اناء زید نیست، ممکن است نجس باشد ولی اناء زید نیست. ولذا فرض اول که علم اجمالی عنوان دارد، علم تفصیلی هم آن عنوان را تعیین می کند در این فرد، انحلالش حقیقی است. اما در فرض سوم علم اجمالی حقیقة هست، الان هم می دانید یکی از این دو اناء نجس است. شما الان نمی دانید یکی از این دو یا شب یا روز موجود است؟ نمی دانید؟ منتهی علم تفصیلی هم دارید که روز موجود است. علم اجمالی دارید که احد الامرین إما اللیل أو النهار موجود است. علم اجمالی ندارید؟! سببهایش فرق می کند. سبب علم اجمالی به اینکه احدهما إما اللیل أو النهار موجود است سببشان امتناع ارتفاع ضدین لاثالث لهما است. شب و روز ضدان لاثالث لهما هستند، ارتفاعشان محال است. سبب علم اجمالی شما که احدهما موجود است اللیل أو النهار، خب این سببش برهان عقلی است. این منحل نمی شود با علم تفصیلی به اینکه الان روز است که سببش احساس شما است. حالا اگر بفهمید که احساستان اشتباه بوده، یعنی بفهمید که تخیل می کردید که الان روز است، آیا علم شما به وجود احدهما من اللیل أو النهار از بین می رود؟ نه.

پس اگر علم تفصیلی مقارن باشد با علم اجمالی، ایشان گفت مشکل نداریم، یعنی انحلال حکمی است. ولی اگر علم تفصیلی متأخر باشد ما در اینجا علم اجمالی مان به قوت خودش باقی است.

اگر این فرمایش محقق عراقی درست بشود ممکن است کسی بگوید حتی بعد الفحص والیأس عن الظفر بالمخصص فی معرض الوصول باز هنوز علم اجمالی هست. شما بگردید در مظانش پیدا نکنید مخصص را، ولی احتمال وجود مخصص که از بین نمی رود. در مظانش مخصص را پیدا نکردید، اما ابدا مخصصی ما نداریم نسبت به این عام؟ شاید در غیر مظانش در ابواب غیر متناسبه ما داشته باشیم. پس اگر علم اجمالی هنوز منحل نشده محقق عراقی چکار می کند. علم اجمالی اگر منحل نشده حتی اگر در مظانش هم فحص کند و مخصص پیدا نکند آیا احتمال وجود مخصص از بین می رود؟ از بین نمی رود. محقق عراقی چکار می کند؟

شاید محقق عراقی بیاید با تکلف بگوید از اول علم اجمالی ما اینطور بود، علم اجمالی داریم به مخصص هایی که مذکور است در ابواب مناسبه آن. از اول ضیق فم الرکیة بکند، بگوید علم اجمالی ما تعلق گرفته به وجود مخصصات مذکوره فی الابواب المناسبة لها. ولذا وقتی به ابواب مناسبه رجوع کردیم مخصص ندیدیم، یقین پیدا می کنیم که دیگر این عام از آن عام هایی نیست که مخصص در باب مناسب خودش داشته باشد.

خب اینجور با تکلف بخواهد مشکل را حل کند.

والا با فحص و عدم ظفر به مخصص در ابواب مناسبه احتمال وجود مخصص که از بین نمی رود.

مهم این است که این فرمایش محقق عراقی درست نیست، ولو مرحوم آقای صدر فی الجمله کلام ایشان را پذیرفته است.

آقای صدر فرموده است: این بیان محقق عراقی که علم اجمالی در آن فرض سوم با علم تفصیلی منحل نمی شود حقیقة در صورتی درست است که سبب علم اجمالی نسبتش به دو طرف علم اجمالی علی حد سواء نباشد.

توضیح ذلک: ما دو جوز علم اجمالی داریم: گاهی علم اجمالی ما به نحوی است که سبب این علم اجمالی نسبت به دو طرف علم اجمالی علی حد سواء هست. مثلا یک ثقه ای می آید می گوید زید ایستاده است و یک ثقه ای می گوید زید نشسته است. شما سبب علم اجمالی تان به کذب اجد الخبرین چیست؟ امتناع اجتماع ضدین است. نمی شود زید هم ایستاده باشد و هم نشسته باشد. خب این سبب علم اجمالی شما امتناع اجتماع ضدین است، این نسبتش با هر دو خبر علی حد سواء است. علامتش این است که اگر فی علم الله هر دو خبر دروغ باشد، زید اصلا دراز کشیده، نه آنی که می گفت زید قائم راست گفت ونه آنی که می گفت زید جالس، ملائکة الله هم نمی توانند تعیین کنند که آن معلوم بالاجمال کذبه کدام خبر است. چرا؟ برای اینکه اگر جبرئیل امین بفرماید که آن خبری که می گفت زید قائم خبری است که این آقا علم داشت به کذب او اجمالا، ممکن است یک ملک دیگری مثلا حضرت عزرائیل بگوید لم لایعکس، چرا نمی گوئید آن خبری که گفت زید جالس خبری است که معلوم الاجمال کذبه هست؟ این آقا گفت چون اجتماع ضدین محال است یکی از این دو خبر دروغ است و شاید هر دوی آنها دروغ باشد. اتفاقا هر دوی آنها دروغ بود. نسبت علم اجمالی ما به هر دو خبر علی حد سواء است.

این یک فرض، که مرحوم آقای صدر می گوید در اینجا ما کلام محقق عراقی را نمی پذیریم، انحلال علم اجمالی حقیقی است کما سنبین.

اما اگر علم اجمالی یک سببی داشت که آن سبب واقعا مربوط بود به یکی از این دو طرف علم اجمالی ولو ما نمی دانیم. مثل اینکه ما یک قطره خونی دیدیم افتاد، نفهمیدیم روی این اناء افتاد یا روی آن اناء. علم تفصیلی هم پیدا کردیم که یک قطره خونی در این اناء الف افتاده است.

آقای صدر می گوید اینجا حق با محقق عراقی است. چرا؟ برای اینکه علم اجمالی ما سببش رؤیت قطرة دم است که لاندری هل وقعت علی هذا الاناء أو ذاک الاناء. این علم اجمالی منحل نمی شود با آن علم تفصیلی. چرا؟ برای اینکه ما که نمی دانیم آن قطره دمی که در آن اناء معین دیدیم همان قطره دم معلوم بالاجمال باشد. ولذا الان هم می توانیم بگوئیم که می دانم آن قطره دم که دیدم یا در این اناء افتاد یا در آن اناء. هنوز هم می گویم. ولو می دانم یک قطره دم در این اناء معین افتاده، ولی من چه می دانم این قطره دم همان قطره دم معلوم بالاجمال است؟ اینجا علم اجمالی باقی است و منحل نیست حقیقة.

ولی در آن فرضی که سبب علم اجمالی مساوی است با دو طرف. مثل همان مثال علم اجمالی به کذب احد الخبرین، مثال خوبی است. یا مثالی از خود بحث می زنم: من علم اجمالی داشتم یکی از این دو خبر دروغ است چون إخبار به ضدین است. یکی می گوید زید قائم است ویکی می گوید زید جالس است، خب یکی از آنها دروغ است دیگر. بعد علم تفصیلی پیدا کردم که خبری که می گوید زید قائم است دروغ است، اما ممکن است که می گوید زید جالس است او هم دروغ باشد. اینجا آقای صدر فرموده: معنا ندارد ما قائل به انحلال حقیقی نشویم. هیچ نکته ای در علم اجمالی نیست که بخواهد مقاومت بکند در برابر این انحلال. سببش که مساوی بوده با کلا الطرفین، می دانستیم یکی از این دو خبر دروغ است، حالا علم تفصیلی پیدا کردیم که این خبر دال بر قیام زید دروغ است. دیگر علم اجمالی ما یک خصوصیتی ندارد که ما روی آن خصوصیت تمرکز کنیم و بخاطر آن خصوصیت بگوئیم هنوز علم اجمالی باقی است. اما در جائی که علم اجمالی خصوصیت دارد ولو بخاطر خصوصیت سبب، آن انائی که آن قطره معلوم بالاجمال در او افتاد که مردد بین این دو اناء است نجس است. آقای صدر فرموده این منحل نمی شود با علم تفصیلی به اینکه یک قطره دمی در این اناء هست. چه می دانیم این قطره دم همان قطره معلوم بالاجمال باشد.

ببینیم آیا فرمایش آقای صدر درست است یا نه.